

# مردی از تبار انسان دوستی وزندگی

• دکتر نقیب نقوی

نخستین بار که بیشتر با نام استاد احمدی آشنا شدم سالها پیش در کلاس درس زنده‌یاد دکتر غلامحسین یوسفی بود در دانشکده ادبیات. کتاب انشاء و نویسندگی ایشان را معرفی فرمود. با این که کمتر از کسی سخن به میان می‌آوردند، گوشه‌ای از زندگی پر بار و کارهای ارزنده‌شان را بیان داشتند و این خود شوق دیدار آن استاد نادیده را در دلها بر می‌انگیخت.

شاید میان آنان که با ادبیات سرو کاری داشتند در مشهد کمتر کسی با نام و چهره استاد احمدی بیگانه بود. شبی، اول بازارچه سراب جاودان یاد احمدی را دیدم. در آن روزگار تکیده و لاغر اندام نبود، مردی میان بالا با چهره‌ای خندان، روی گونه‌اش به بزرگی یک بادام اندکی به سیاهی می‌زد که نمی‌شد خال پنداشت. عینکی خوش تراش بر چشم داشت که وقاری ویژه به او می‌بخشید. سلام کردم مهربانانه پاسخ گفت. شاید گمان می‌کرد روزگاری شاگرد ایشان بوده‌ام. مه‌ری آمیخته با احترام به استاد احمدی پیدا کرده بودم.

سالها گذشت، شبی از شبهای بهار سال ۱۳۶۲ تلفن زنگ زد، دوستی از یاران کهن، بعد از سلام و احوالپرسی گفت مایلی روزی یکی دو ساعت به کتابخانه جامع گوهرشاد بیایی تا مجموعه آن را سر و سامانی بدهیم. از چند و چون کار جويا شدم. وقتی دانستم استاد احمدی بیرجندی ریاست آنجا را عهده‌دار هستند یادمان خوش آن سالها در ذهنم جان گرفت. جای دو دلی نبود.

دمدمه‌های غروب یکی از روزهای اردیبهشت ماه در دفتر کار استاد احمدی بودم. چهره‌ای که شانزده سال پیش دیده بودم تکیده شده بود رد پای گذر سالیان را بخوبی می‌توانستم در آن ببینم. بسیار گرم و پدرا نه مرا پرسید. وقتی دانست چندان هم دور از دیار ایشان نیستم مه‌ری افزون از کلامش بر می‌تراوید.

سالها افتخار همکاری با استاد احمدی و در کنار ایشان بودن بحق برایم با برکت بود. در سه‌ها از ایشان آموختم که در دفتر نبود. با هدایت و پشتیبانیهای پی‌گیر و بیدریغ آن فرزانه فرهیخته توانستم نخستین کتابم را به چاپ برسانم که همه از عین عنایات ایشان بود و سپس از فیض انقاس آن بزرگ بالید.

تا روزهای پایانی زندگانی پربارش مهر و عطوفتشان - که خود درسی بزرگ بود - هرگز کاستی نگرفت، روز به روز افزون گشت و در واپسین دم حیات که بیهوش بر روی تخت بیمارستان با مرگ دست به گریبان بود، آن مهر را با مهر و نشانی ژرف بر دلم جاودانه کرد که مردی بود از تبار انسان دوستی و فرزاندگی. روانش به شادی چمد. □

## دین باوری استاد احمدی بیرجندی

• دکتر محمد مهدی ناصح

پیدا می‌کرد. نفسش قوت می‌گرفت، لبانش به لرزش می‌افتاد و بغض گلویش را می‌فشرده. اخلاص او در عشق به ائمه اطهار همیشه گونه‌ای از ارتباط مریدی و مرادی را به ذهن می‌رساند.

محضر استاد، همیشه گرم و گیرا بود و درشش درس کمال و رفق و ادب و متانت، و رفتارش در هر حال نمودار سلامت نفس اعتدال روحیه و تواضع کامل.

آن مرحوم پیوسته در «ادب درس» و «ادب نفس»، هر دو را ملازم هم داشت، چندان که این دو در محضر استاد بعینه دیده می‌شد و چون درسی جدی آموخته برآستی که او در این زمینه‌ها وحید عصر بود و تا آن جا که من به یاد می‌آورم، به عنوان شاگردی که قریب به سی سال از محضر پرفیضش بهره‌ور بوده، یک بار، به قدر ارزنی نه چیزی دیده‌ام و نه نیز شنیده‌ام که خلاف اخلاق و ادب و حق و راستی و دین و مذهب بوده باشد. حیف و صد حیف که استاد از میان دلباختگانش رفت و به دیار باقی شتافت.

در شبی که استاد درگذشت، من و دوستان جناب دکتر یاحقی و یک تن دیگر از همکارانم از سفر بیت‌الله به مشهد می‌آمدیم؛ نمی‌دانم چه شد که تا پاسی از شب، در راه مکه به مشهد، نقل و نقل مجلس، در این سفر رحمانی، ذکر خیر استاد احمدی بود. نمی‌دانم، شاید نوعی الهام بود یا هم چیزی از این نوع که در این سفر قدسی، ذکر قدسیان باید داشت. چه خبر داشتیم که وقتی از این سفر باز می‌آیم، استادم عازم سفری دیگر است؛ سفری که همگان ناچار از آن سفراند، دیر یا زود، با این قول و قرار که وعده دیدار به قیامت.

یاران موافق همه از دست شدند

در پای اجل یکان یکان پست شدند

خوردیم ز یک شراب در مجلس عمر

روزی دو سه بیشتر زما مست شدند

روحش شاد و نام و یادش به خیر باد. □

استاد زنده‌یاد احمد احمدی بیرجندی، از معدود محققان و دانشورانی بود که با شیوه مرضیه‌اش، علم و حلم و دانش و عمل را با هم داشت و بدین لباس فاخر پیوسته، در هر جا چهره می‌نمود؛ چهره‌ای نورانی، پاک و حق به جانب. استاد احمدی بیرجندی، علاوه بر جنبه‌های مختلف علمی و ادبی، فضیلتی دیگر داشت که من تا امروز در کمتر کسی در این حد دیده‌ام و آن فضائل اخلاقی و نیک‌منشی و نیکوخواهی و خیرطلبی ایشان بود. این مایه بهره انسانی، تنها در نهاد یک فرد بزرگ چون استاد احمدی می‌توانست به صورت عینی تبلور یابد.

روزگار استاد - که روانش شاد باد - دایم صرف جستجو و تحقیق و بررسی و مطالعه می‌شد. هر چه را در این ابواب به صرافت طبع و قواد و روح نقاد خویش در می‌یافت، با کمال سماحت آن را بروز می‌داد و از نتیجه کار و مطالعه‌شان، دیگران را مطلع می‌ساخت و بهره‌ور. سخت‌کوشی، اراده و همت ایشان در این باب موجب می‌شد تا دیگران هم از این معنی که در ایشان بود، نیرو بگیرند و آن را دست مایه کارشان قرار دهند.

استاد به زبان و ادب فارسی - فارسی‌نویسی و فارسی‌اندیشی سخت معتقد بود و پای بند و در هر جای سخنی نغز و دل‌نشینی می‌شنید، چون گل می‌شکفت و زبان به تحسین باز می‌کرد. استاد بحق شیفته قول نکو بود و سخن دل‌نشین و حرف حساب. گفتار ملیح، سخن نرم، آرامش و طمأنینه در قول و عمل، دانا دلی، چهره گشوده، فتوت، روح کنجکاو، دل‌سوزی و مهرورزی استاد موجب می‌شد تا به تعبیری باور کنیم استاد مظهر خوبی و کمال است و راستی که آنچه خوبان همه دارند، تنها ایشان داشت.

اعتقاد مذهبی و ایمان درست و دین باوری استاد، به گونه‌ای دیگر بود. هر بار که سخنی از امامی معصوم نقل می‌فرمود، لحنش دگرگون می‌شد، سینه‌اش وسعت